



● خانه طوق در آورها

در مینودر با ذکر محل دقیق خانه «طوق در آورها» که همان منزل امام جمعه شهیدی است، نوشته شده: «ظاهر ا طوقی که در دوران صفویه در تکیه افشارهای قزوین بوده است، بطور موروثی یا اتفاقی به دست «حاج عبدالله افشار» می افتد و چون روزهای عاشورا طوق را از این خانه در می آورند به خانه طوق در آورها معروف شده بود. پس از فوت حاج عبدالله افشار تاکنون طوق در تصرف خاندان امام جمعه (شهیدی) است.» در جایی دیگر در مورد باور اهالی در مورد طوق نوشته: «این طوق نوک تیزه حضرت سید الشهدا (ع) است» و این طوق در آوردن آداب خاصی داشته است.



● مدرسه سردار

این بنا هم از موقوفات برادران سردار در ۱۲۳۱ قمری بوده و مدرسه‌ای با بنای زیبا است. در دوره‌ای به دلیل بی توجهی متروک شده و در ۱۳۳۵ در آن دبستانی دایر کرده‌اند. به نوشته مینودر در این مدرسه اثاثیه قیمتی و عتیقه زیادی بوده که بسیاری از آنها از بین رفته است.



● آب انبار سردار

از آثار مهم محله قملاق است که از جمله وفتیات دو برادر سردار در ۱۲۲۹ قمری بوده و به نوشته مینودر این آب انبار بزرگ سالی یک بار پر می شده و آب آن برای مصرف یک سال محلات قملاق و آخوند و مغلاوک جوابگو بوده است.



● درب منزل سابق قالیباف از پارکینگ فعلی امامزاده سلطان سید محمد (ع)



● به جای این پارک زمانی کوچه های تو در تو و بن بست محله بود

هر چند از نظر او حدود دقیق محلات قزوین در زمان‌های مختلف ثابت نبوده و در این باره توضیح می دهد: «در دوره‌های مختلف محدوده مکانی محلات متفاوت بوده است. زمانی که قزوین هنوز به عنوان یک بلده نبود و از چندین حوزه احتسابی تشکیل شده بود، محاسبان شهری محدوده‌هایی را برای برسی، نگهبانی و کنترل محله تعیین می کردند و این وسعت بسته به مقدرات آن‌ها در دوران مختلف تغییر می کرد.»

محمدعلی حضرتی ها همچنین می گوید: نام ریگزار، دقیقاً با وضعیت خاک‌شناسی منطقه هم تطبیق دارد؛ چرا که خاک سست‌تری نسبت به سایر مناطق شهر قزوین دارد.»

شاید علت ناشناخته بودنش آن است که قملاق محله نبوده، بلکه به ناحیه غربی شهر اطلاق می شد که به گفته حضرتی ها تا پیش از دوران صفویه گورستان ضلع غربی شهر و محوطه پیرامون امامزاده سلطان سیدمحمد (ع) بوده است.

او توضیح می دهد: «به دلیل استقرار مجموعه سلطان سیدمحمد (ع) در همان دوره سلجوقی و سپس ایلخانی، این نواحی بیشتر به عنوان گورستان غربی قزوین شناخته شده بود تا اینکه در دوره صفوی بخش مسکونی و فضا‌های خالی آن پر می شود و شاهد استقرار مدارس متعدد مثل مدرسه ملاخیلیا هستیم.»

● اخباری‌های دو آتش

آن طور که در کتاب‌های تاریخی آمده، این محله در اواخر دوره صفوی بیشتر محل زندگی «اخباری‌ها» بوده است.

به گفته حضرتی‌ها، اخباری‌ها عالمانی حدیث گرا بودند و براسا احادیث نسبت به تفاسیر قرآنی و برداشت‌های عقلانی برتری قائل بودند. او می گوید: «طبیعتاً اختلافاتی هم با محلاتی که اصولی‌ها در آن‌ها ساکن بودند، داشتند.» محلاتی مثل دیباغان که با قملاق مرز مشترک هم داشته است. این تاریخ‌پژوه توضیح می دهد: «در آن زمان علما باهم مناظره و مباحثه می کردند؛ اما عوام دچار دشمنی‌های عوامانه می شدند که عبور و مرور را در محلات همدیگر سخت‌تر می کرد. گاه اگر فردی به تنهایی از محله دیگر به این محل می آمد، ممکن بود نزاع و برخورد ایجاد شود.»

او همچنین از برجسته‌ترین اخباری‌هایی که در دوره صفوی در قملاق حضور داشتند «ملاخیلیا» را نام می برد که مدرسه بزرگی را دایر کرده که علمای بزرگی در آن درس خواندند؛ علمایی مثل سالک قزوینی، واعظ قزوینی، آقا رضی قزوینی و حتی علمایی که از شهرهای دیگر برای درک محضر ملاخیلیا می آمدند، مثل ملا محسن فیض کاشانی.

همچنین از تأسیس مدرسه به عنوان پایه‌ای برای شکل گیری محله در دوره صفوی یاد می کند و می گوید: «با تأسیس مدرسه و شکل گیری این قسمت، خاندان‌هایی هم به مرور در این محله ساکن شدند، مثل عزیزی، مجابی، افشار، وزیر و مشتار که در دوران قاجار ساکن شدند.»

خیابان کشی مثل بسیاری از محلات قدیمی، به این منطقه نیز دست‌اندازی کرد و بسیاری از آثارش را از بین برد، آن طوری که حضرتی‌ها می گوید پس از طرح توسعه خیابان انصاری به سمت غرب، محدوده آمعصوم که شامل بازارچه، مسجد و سرای آمعصوم بود، تخریب شدند و خانه‌های بزرگ، عیانی و فاخر که از نظر تزیینات برخی از آن‌ها بر خانه امینی‌ها حتی برتری داشتند و با برخی دیگر که بسا خانه امینی‌ها برابری می کردند، در این روند از بین رفتند و اثری از آن‌ها نمانده است.

و این تنها بخشی از میراث نابود شده‌ای است که توسعه بر آن دست یازید.



● روایتی محله‌ای که از زیر گورستان سرپو آورد

جزیره ناشناخته

«من با اینکه متولد همین جا هستم؛ اما تا به حال اسمی از قملاق نشنیده‌ام.» اینچا پر خلاف سایر محلات قدیمی، از کوچه‌های پیچ در پیچ خبری نیست، بخش وسیعی از محله فضای باز خاکی در جنوب خیابان انصاری غربی است. در هر گذری به جست و جوی قدیمی ترها می‌روم و هر بار تنها یک جواب تکراری می‌شنوم: «قملاک؟ قملاق؟ نشنیدم والا! آدرس کجا رو دادن به شما؟»

با اینکه نام محله قملاق در کتاب‌های تاریخی هم‌رده با سایر محلات دوره قاجاری آمده و برای آن مساجد، مدارس، حمام، کاروانسرا، بازارچه، باغ و شش آب‌انبار نام برده شده؛ اما قملاق، پیش از دوران اوجش در صفویه، روزگاری قبرستان محدوده غربی شهر قزوین بوده است؛ اما گویی اهالی کنونی اش، مانند مردگانی که روزی در این منطقه آرام گرفتند و فراموش شدند، قملاق را به فراموشی سپرده‌اند و اکنون قملاق، یک نام ناشناخته است.

می‌گویند دلیل آنکه محله، قملاق نام گرفت، آن است که نسبت به سایر محلات شهر، خاک سستی دارد؛ چون قملاق، در لغت یعنی ریگزار.

البته پژوهش‌ها هم تأیید می‌کند که این منطقه از دوره سلجوقی به بعد با نام «ریگزار» به شهر قزوین اضافه شده و پس از صفویه با نام «قملاق» که معادل ترکی همان ریگزار است، شناخته شده است.

با این همه قدمت و روایت و سند در موردش؛ اما در بین تمامی اهالی و کسبه خیابان انصاری غربی، رودخانه بازار، مولوی، شمال محله آخوند، خیابان تبریز، مغلاوک و دیبج؛ جایی که طبق مستندات تاریخی حدود تقریبی این محله است، هیچ فردی نبود که اسمی از قملاق شنیده باشد!

● نقشه کلهر

پسر از خانه بود و این قسمت پر بود از کوچه‌های بن‌بست و تودرتو»

او در مورد بزرگان محل از منزل پهلوانان باباشاوردی می‌گوید که به او می‌گفتند «محمود پلان» چند نسل است که زورخانه‌ای در مولوی دارند. از مغازه‌ها و خانه‌ها و کوچه‌ها می‌گوید و قدم‌زنان به پارکینگ تازه ساخته شده امامزاده می‌رسیم و توضیح می‌دهد: «اینجا هم منزل حاج آقای قالی‌باف بود که زمان شاه از مشهد به قزوین تبعید شد.» پادش می‌آید که تقریباً نصف فضای پارکینگ منزل او بسود: «منزل بزرگی داشت و فرش فروش بود و سال‌ها همین جازندگی کرد و همین‌جا هم مرحوم شد.»

سلطانی یادش است که این محوطه بین کوچه‌های پیچ‌درپیچ و بن‌بست، تنها دو گذر اصلی داشت؛ یکی به نام کوچه «سردار» که از خیابان تبریز و مقابل مدرسه سردار بود و به سمت آب‌انبار سردار می‌پیچید و با سه پیچ دیگر در ضلع شمالی خیابان انصاری غربی به کاروانسرای آمعصوم می‌رسید. کوچه دیگر هم از آب‌انبار آمعصوم می‌رسید که در مقابل پارک فعلی محله قرار دارد. تا کاروانسرا و بازارچه آمعصوم که بازارچه‌ای بزرگ بوده و در حدود ۴۰ مغازه داشته است و اهالی خیلی از مایحتاج‌شان را از آنجا تهیه می‌کردند.

● گورستانی که دیگر نیست

آن‌طور که حضرتی‌ها در مورد حدود قملاق می‌گویند: «شاید قملاق را به اعتباری بتوان منطقه‌ای تصور کرد که آمعصوم، بخش‌هایی از دیبج، آخوند و بخش غربی شهر را شامل می‌شده که رودخانه‌بازار از آن عبور می‌کرده است.» او معتقد است که: «در واقع حرم سلطان سیدمحمد (ع) مرکز ثقل این محله در دوران صفوی به بعد بوده است.»

«اینجا خانه‌های مردم بود. شهرداری از مردم خرید. می‌خواستند آپارتمان درست کنند؛ اما می‌بینید که هنوز هم خالی مانده. پر از خاک. حالا یک زمین فروتال دارند می‌سازند و این پارک را هم چند وقت پیش درست کردند.»

مقابل درب مدرسه سردار، آب‌انبار قدیمی سردار است. این دو بنا از موقوفات برادران سردار است. یک اتاقک ترانس برق هم در این فضا هست و باقی فضای خالی است. سلطانی به اتاقک برق اشاره می‌کند و می‌گوید: «قدیم اولین شیر آب شهر در اینجا بود. اینجا اولین موتور آب قزوین را کار گذاشتند و کم‌کم «دستگاه‌های موتور آب هنوز هم زیر خاک هست؛ اما چون آب‌ها تصفیه نشده بود، آن را بستند و دستگاه‌ها مانند زیر خاک.» در مورد این شیر آب توضیح می‌دهد: «جلوی موتور آب یک حوضچه بزرگی بود که مردم از آن آب برمی‌داشتند و در جویی که از این موتور در مقابل مدرسه سردار روانه می‌شد، لباس می‌شستند و باقی آب هم می‌رفت برای مصارف کشاورزی.»

جوی آبی که سلطانی آن را روایت می‌کند، در مقابل مغازه‌های ضلع شمالی مدرسه سردار روان بوده؛ مغازه‌هایی که الان متعلق به اداره اوقاف است.

به گفته او «قبلاً در این مغازه‌ها تنورسازی، قهوه‌خانه، نجاری، دواخانه، دو خواروبارفروشی و... هم بود.» هرچند حالا مغازه‌ها تقریباً رونقی ندارند و چندتایی‌شان هم خالی هستند.

● کوچه‌های آشتی‌کنان؛ مامن یک تبعیدی

سلطانی که ۴۰ سال است انواع تعمیرات و جوشکاری در امامزاده را به‌طور افتخاری انجام می‌دهد، می‌گوید: «همین‌جا که الان پارک شده، آب‌انبار کوچه بزدی‌ها بود که یک کوچه بن‌بست و دالان‌دار بود. همه اینجا

● باغ شازده، از شازدگی درآمد

آن طور که حضرتی‌ها می‌گویند آستان «سلطان سیدمحمد (ع)» مرکز ثقل قملاق است.

به محدوده این بنا می‌روم و در ابتدای خیابان تبریز جنوبی سر کوچه پارکی که از مجاور دیوار پشلی «مدرسه سردار» می‌رسد به حرم سلطان سیدمحمد (ع)، برخی اهالی قدیمی را می‌بینم.

قاسم محمدی که سراین گذر نشسته و از باستانی کاران قدیمی است، ۸۵ سال سن دارد؛ اما اسمی از قملاق نشنیده است و محدوده را خیابان تبریز می‌داند. با وجود این از آن سال‌های دور خاطراتی دارد. او می‌گوید: «به جای همین کوچه‌ای که از سمت غرب به امامزاده سلطان سیدمحمد (ع) راه دارد، تا کوچه جنوبی یک حصار بود و در گوشه حصار، یک درب چوبی بود که به امامزاده باز می‌شد. به حصار می‌گفتم «باغ شازده»؛ باغ بزرگی که درخت داشت و در آن سبزی کاری می‌کردند، گوشه آن یک حمام قدیمی بود که ما ستون‌های باقی‌مانده از مغریه‌های آن را دیده بودیم.»

او که تمام این سال‌ها در همین محله ساکن بوده، در مورد «باغ این‌طور می‌گوید: «خاکسترهای آن حصار قدیمی را روی هم جمع کرده بودند گوشه باغ و مثل یک کوه شده بود و ما در عالم بچگی از پشت‌بام همین مسجد سردار، از ارتفاع حدود ۶ متری می‌پریدیم روی خاکسترهایی که مثل یک کوه بود.» اسماعیل احمدی ۸۲ ساله از ساکنان کوچه سلطان سیدمحمد (ع) هم می‌گوید که قملاق را نمی‌شناسد؛ اما تبریز را خیابان می‌داند. او که هنوز هم منزلش در این کوچه است و از اولین خریداران باغ شازده بوده، از تقسیم‌بندی باغ این‌طور می‌گوید: «باغ شازده را قواره قواره کردند و ما هم یک زمین ۱۲۰ متری را به قسمت ۷۲ هزار تومان خریدیم و ساختمان درست کردیم. از آن موقع هم همین‌جا ساکن هستیم.»

هنوز جمله پیرمرد تمام نشده که پیرمرد کناری اش، به ساختمان دو طبقه‌ای، وروبری مسجد سردار در کوچه تبریز اشاره می‌کند و می‌گوید: «اینجا قهوه‌خانه بود. مردها می‌رفتند قلیان و تریاکی می‌کشیدند و گپ می‌زدند.»

مهدی آقا کاشی ۷۷ ساله، مدرسه‌ای کمی جنوب‌تر از قهوه‌خانه را نشانم می‌دهد و می‌گوید: «اینجا یک حصار بود. هیچ چیزی نبود. تنها یک درخت توت داشت. ما بچه که بودیم، اینجا بازی می‌کردیم. این محل شیخ نشین بود. همه شیخ‌ها فوت کردند. بچه‌هایشان هم کوچ کردند و رفتند. خانه‌هایشان ماند و در زمانی که می‌خواستند محله را به قول خودشان جدید کنند، خانه‌ها از گرتفتند.»

● موتورهای آبی که دفن شدند

مهدی سلطانی، از قدیمی‌ترین اهالی محله که نسل در نسل اینجا زندگی کرده است، ۶۲ سال سن دارد. او هم که خودش را از اهالی مغلاوک می‌داند، جواب تکراری می‌دهد: «قملاق؟ من نشنیدم. من بچه اینجا؛ اما اسم قملاق را تا حالا نشنیدم.»

این ساکن قدیمی در مورد فضای خالی مقابل آب انبار سردار و جنوب خیابان انصاری غربی می‌گوید:



● گذر سردار؛ اولین موتور آب قزوین به جای ساختمان ترانس برق فعلی جا گذاشته شده بود



● ابتدای تبریز جنوبی؛ در مکان آن ساختمان دوطبقه در گذشته قهوه خانه بوده است